بسم‌الله الرحمن الرحیم

# خلاصه مباحث سابق در مورد آیات «دعوت» و «تبلیغ»

بحث ما در ادله قرآنی در خصوص قاعده تربیت به معنای خاص و هدایت به معنای دعوت بود که ملاحظه شد. آیاتی که در آنها واژه «دعوت» و همچنین واژه «تبلیغ» بود که مهم‌ترینشان آیه شریفه «**الَّذينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللَّهَ وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسيباً**»[[1]](#footnote-1) که دلالت آن را بر استحباب در بیان معارف الهی و نهادینه‌سازی آن پذیرفتیم. البته این آیه به وضوح آن آیات دعوت نبود. آیات دعوت از دو جهت مهم‌تر از این آیات بودند:

یک: از جهت این که شمول دعوت نسبت به فعالیت تربیتی فرا آموزشی واضح‌تر بود.

دوم: از جهت این بود که در آیات دعوت خطاب متوجه عامه مکلفین بود، «**وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»[[2]](#footnote-2) و اختصاص به پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و انبیاء دیگر علیهم‌السلام نداشت.

آن سه گروه از آیات یعنی دو گروه از آیات مربوط به دعوت، از حیث این که عموم مکلفین را فرامی‌گرفت اولی بود و مجموعاً هم از حیث این که امر و بعث داشتند و به بحث ما انطباق واضح‌تری داشتند اولی بودند؛ اما استدلال به آیه 39 سوره آل عمران از هر دو جهت مشکل بود، هرچند با عنایاتی آن را در استحباب پذیرفتیم.

وجه سوم نیز چون یکی از آیات، الزام را می‌رساند.

پس در گروه آیات «دعوت» سه وجه برجسته بود: یک این که مفهوم دعوت با آموزش انطباق دارد و فعالیت‌های تربیتی فرا آموزشی را هم می‌گیرد.

دوم: اینکه خطابات آنها متوجه پیامبر یا انبیاء نداشت بلکه نسبت به همه مکلفین شمول داشت. سوم: هم این که در بعضی مثل آیه 104 سوره آل عمران، الزام بود و بعضی نیز ترجیح بود، فلذا در هر دو قاعده، مستحب در همه معارف و وجوب در معارف الزامی استفاده می‌شد. به همین دلیل هم این آیات دعوت را ابتدا آوردیم یعنی برای ما و برای هر دو قاعده به سه دلیلی که اشاره کردیم، خیلی فایده داشت؛ اما در آیه «تبلیغ» هیچ یک از آن سه وجه بیان‌شده نیست:

یک: شمول را برای مفهوم آن، با مقداری تأمل و دشواری می‌توان قائل شد.

دوم: خطابش هم شمول نداشت و مربوط به انبیاء علیهم‌السلام بود و برای تعمیم خطابش نیاز به کردن ضمیمه وجوهی که در سابق گذشت بود.

سوم: این که الزام آن زیاد واضح نبود و رجحان داشت، به‌عبارت‌دیگر یک قاعده استفاده می‌شد نه دو قاعده.

# 6. آیات حاوی تذّکر و تذکیر

این دلیل مجموعه‌ای از آیاتی است که در باب تذّکر و تذکیر بیان‌شده‌اند و طبق ترتیبی که ادله مورد بحث قرارگرفته‌اند دلیل ششم به حساب می‌آید.

در این مجموعه از آیات که در موارد عدیده‌ای با واژگانی همچون «**فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ**»[[3]](#footnote-3) و آیاتی از این قبیل خطاب به پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و یا دیگر انبیاء الهی هست که به بیان چند نکته در این مورد پرداخته می‌شود:

## 1 ـ 6. خطاب خاص آیات

اولین نکته در این مجموعه از آیات این است که خطاب در آنها همچون دو گروه از آیات اخیر خاص پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم یا دیگر انبیاء علیهم‌السلام می‌باشد و اگر هم نسبتی به ایشان داده شده است از این باب است.

بنابراین برای شمول این آیات به دیگر مکلفین نیاز به آن چهار وجه کمکی سابق برای تعمیم داریم: یا از باب «**إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاء**»[[4]](#footnote-4) بود یا جانشینی علما نسبت به ائمه بود دیگری هم اسوه حسنه بود که اخیراً ذکر شد و در نهایت از باب تنقیح مناط بود.

## 2 ـ 6. ظهور خطاب آیات در دو مقوله امر و توصیف

نکته دوم در این آیات این است که ظهور خطاب در این مجموعه از آیات نیز دارای دو زیرمجموعه است: در بعضی از این آیات ظهور خطاب در امر است همچون «فذکّر» و زیرمجموعه دیگر در مقام توصیف انبیاء الهی است که از آنها امر قابل استنباط نیست.

در نتیجه آن آیاتی که در آنها امر و الزام باشد اختصاص به معارف الزامی پیدا می‌کند؛ اما آنهایی که در آنها الزام نباشد، همه معارف از عقاید و احکام و اخلاق را در بر می‌گیرد و چون مبانی اینها قبلاً بیان‌شده است نیاز به تکرار آنها نیست.

## 3 ـ 6. ظهور غالبی مفهوم تذکر در فعالیت‌های آموزشی

نکته سوم که در این رابطه است مربوط به مفهوم شناسی تذکّر و تذکیر و ذکر هست که ظهور و کارکرد این الفاظ بیشتر در فعالیت‌های آموزشی هست. البته این فعالیت‌های آموزشی اعم از تعلیم یا یادآوری هستند و اخراج از جهل یا نسیان یا سهو و غفلت را نیز شامل می‌شوند، ولی شمولشان نسبت به فعالیت‌های تربیتی غیر از موارد بیان‌شده محل تردید است. فلذا آیه، مواردی که شخصی با یک موعظه از غفلت و نسیان بیرون می‌آید را شامل می‌شود، اما بعید است جایی که فرد عالم و متوجه به مسئله است ولی به خاطر بعضی از انگیزه‌ها از آن خودداری می‌کند را شامل شود.

# 7. آیات حاوی تواصی

دلیل هفتم از ادله قرآنی، آیاتی هستند که در آنها تواصی بکار رفته است که عبارت هستند از آیات «**تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**»[[5]](#footnote-5) و «**تَواصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَواصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ**»[[6]](#footnote-6). البته آنها را در قاعده ارشاد بحث کرده‌ایم. به نظر می‌رسد که این آیات تواصی دو آیه باشند.

آیه 17 سوره بلد که ربطی به بحث ما ندارد و فقط آیه «**تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**»[[7]](#footnote-7) مرتبط با بحث ما هست.

آیات وصیت نیز هر چند در حوزه فقه تربیتی جای بررسی دارد، ولی چون در این مقام ربط زیادی به بحث ما ندارد فعلاً به آنها پرداخته نمی‌شود. عمده همین آیه سوم سوره عصر است که در این خصوص چند نکته وجود دارد و چون مبانی آن قبلاً بیان‌شده است فهرست‌وار از آنها عبور می‌کنیم.

## 1 ـ 7. ظهور آیه در الزامیات

اولین نکته این است که چون در این آیات صیغه امری وجود ندارد این آیه مفید الزام نیست، بلکه در مقام توصیف انسان‌های خاسر و مؤمن می‌باشد.

«**وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**»

اللهم اینکه کسی در همین آیه قائل شود که می‌توان الزام را به قرینه تقابل از آن استفاده کرد.

بیان ذلک: آیه می‌فرماید: «**وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ**» این خسر یعنی خسران سرای دیگر، خسارتی که اینجا آمده است به معنای دوری از رحمت خدا و خسارت اخروی است که عبارت اخری حرام می‌شود. «**وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ**» یعنی انسانها در ارتکاب معصیت هستند مگر آنهایی که ایمان و عمل صالح انجام داده‌اند «**إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**» این اعمال آنها را از عذاب بیرون می‌برد، بنابراین آیه در مقام بیان اعمال الزامی است. نتیجه آن که «**إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا**» یعنی ایمان به چیزهایی که الزام در آنها هست و «**عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» هم مستحبات را نمی‌گوید، بلکه «**عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» یعنی اعمالی که آنها را از زیان بیرون می‌برد. در نگاه بدوی به نظر می‌رسید که «**عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» یعنی تمام کارهای صالحه، ولی با توجه به قرینه موجود در می‌یابیم که قرینه تقابل «**عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» را مقید می‌کند یعنی آن اعمالی که انسان را از زیان‌ها رهایی می‌بخشد و از «**تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ**» هم با این بیان می‌شود الزام و وجوب استفاده کرد.

اگر کسی در این جا اشکال کند که به‌مراتب والاتر نرسیدن نیز زیان است، جواب داده می‌شود که بله زیان است اما ظاهر «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ**» عدم النفع را نمی‌گوید بلکه خسران را می‌گوید.

ما حاصل این نکته آن شد که در معنای خسران دو احتمال وجود دارد:

یک: خسارت یعنی ضرر و زیان که مشتمل بر نوعی از عذاب و عقاب است.

احتمال دوم: اینکه خسارت مطلق است ولو نفع هم نبرد می‌شود به آن «خسر» گفت.

ما احتمال اولی را تقویت می‌کنیم و آن را اقوی می‌دانیم. مطلق اینکه کسی از درجه بالاتر و از فیوضات برتر محروم شد این خسران مورد بحث در آیه نیست بلکه خسران مطرح‌شده در آیه به معنای ضرر و عقاب و عتاب و مؤاخذه است.

نکته قابل‌توجه این است که ما در این سوره دو بار از قاعده تقابل ولی از دو مقام و منظر متفاوت استفاده می‌کنیم: ظهور «**خُسْرٍ**» همان عقاب است و مقام، مقام عتاب است؛ این «**خُسْرٍ**» مقابل «**آمنوا**» است و مقابل «**آمنوا**» هم کفر است. مجموعه این قرائن متقاعدکننده این است که «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ**» و آیات دیگر «**خُسْرٍ**» به معنای در گناهکاری و ضلالت و معصیت افتادن است. به‌عنوان مثال بعید است که کسی مدعی شود ابوذر مشمول آیه «**إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ**» هست چون سلمان فارسی نشده است، فلذا بعید به نظر می‌رسد که آیه شامل این موارد بشود.

اگر مطلب فوق‌الذکر پذیرفته شود نکته دوم قابل استنباط و استدلال است.

## 2 ـ 7. امور الزامی مقصود عملوا الصالحات

دومین نکته دراین‌باره این است که مراد از «**آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» درجات و اعمال واجب است؛ بنابراین هر عمل صالحی را شامل نمی‌شود. تقریر مطلب با توجه به مقدمات ذیل چنین می‌باشد:

مقدمه اول: سیاق بیان آیه در مورد یک مطلب است، به‌عبارت‌دیگر سیاق آیه واحد است.

مقدمه دوم: ظهور آیه گویای شمول و عمومیت است. همه در «**خُسْرٍ**» هستند مگر آنهایی که دارای ایمان و عمل صالح هستند.

نتیجه: با توجه به نکته بیان‌شده قبلی که در آن «**خُسْرٍ**» را به معنای گمراهی و ضلالت و خاسران را مرتکبین معصیت تبیین کردیم، با توجه به قاعده تقابل این نتیجه به‌دست می‌آید که مراد از «**آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» واجبات و الزامیات دین است. با این بیان، معنای آیه این خواهد بود که انسان‌ها در گمراهی و ضلالت هستند مگر کسانی که ایمان و عمل صالح و تواصی به صبر و حق در محدوده الزامیات دارند هست.

در این آیه ـ برخلاف مواردی که مدعی بودیم به خاطر توصیف، فقط استحباب قابل استفاده است ـ قائل به این هستیم که از آن الزام استفاده می‌شود. پس مرحله استنباط و فهم آیه به این شرح شد که ابتدا معنای «**خُسْرٍ**» معلوم شد، آنگاه از باب تقابل معنای «**آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» مشخص شد، در نتیجه آیه دارای معنا و تعین و تخصص جدیدی غیر نگاه بدوی گردید.

## 3 ـ 7. وجود بعث در آیه

با توجه به مطالب بیان‌شده در مباحث گذشته[[8]](#footnote-8) معلوم شد که «**آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ**» امر و بعث دارد و لو این که در آن صیغه بعث نیست، مضافاً که بعث الزامی هم هست.

باید خاطرنشان شد که این مقدار وسیع در مورد تفسیر قرآن کار شده است، ولی معارف کشف‌شده در مقایسه با معارف مجهول برای بشریت مانند قطره در برابر دریاهاست و باز جای کار دارد.

در نهج‌البلاغه هست که «**وَ لَا تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ وَ وُلُوجُ السَّمْعِ**»[[9]](#footnote-9)؛ تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی سامعه نگردد (و هر قدر آن را بخوانند و تکرار کنند باز روح‌پرورتر است و شیرینی‌اش دلپذیرتر).

## 4 ـ 7. مفهوم حق و صبر

در این سوره، واژگان حق و صبر به‌کار رفته است که در مقام بیان مفهوم این دو واژه هستیم.

منظور از حق در این جا یعنی آن چیزی که در متن شریعت ثابت است، آن چه که عقل و شرع آن را امر درست و ثابتی می‌دانند، اما مراد از آن در مقام، الزامیات هست.

با توجه به اطلاقی که حق در آیه دارد، شامل عقاید و اخلاقیات و احکام و آن چه که مربوط به رفتارهاست می‌شود، با این قید که از میان این معارف و امور مربوط به رفتار تنها شامل الزامیات آنها می‌شود.

معنای صبر نیز معلوم است، صبر یعنی خویشتن‌داری که موجب انجام طاعت و ترک معصیت می‌شود. از طرفی مقصود از مواردی که در روایات برای صبر بیان‌شده است، بیان مصادیق است.

## 5 ـ 7. مراد از تواصی

در نگاه ابتدایی به مفهوم تواصی، به نظر می‌رسد که چون تواصی از باب تفاعل است پس در مقام بیان حکم طرفینی است، یعنی همه باید یکدیگر را وصیت بکنند. باب تفاعل از جمله ابوابی در صرف است که بیان ماده فعل از باب طرفینی و بین الاثنین می‌کند، به این عبارت که هر ماده‌ای که به این باب می‌رود، بیان وقوع ماده آن فعل بین دو نفر یا دو گروه می‌شود، مثلاً تضارب به معنای زدوخورد دو طرفی است.

در محل بحث ما نیز ظاهر تواصی روی امر به تبادل وصیت آمده است او این را وصیت بکند و این هم او را وصیت بکند.

لکن بعد از بیان این مقدمه باید گفته شود که در مقام، دلیل لبی داریم که لزومی ندارد تواصی طرفینی باشد، بلکه تواصی در جایی است که واجبی ترک شود یا حقی تر ک گردد. اگر در جایی هر دو طرف مرتکب این شدند باید همدیگر را امر به تواصی کنند، اما اگر چنین نبود و یک طرف مرتکب بود لازم نیست که مرتکب شونده نیز به دیگری امر به صبر و دعوت به‌حق کند، چرا که موضوعی برای این بعث وجود ندارد. فلذا به خاطر قرینه لبیه، قائلیم که حکم متقوم به صیغه تفاعل و مشارکت نیست.

این بحث نکته تفسیری و تربیتی عام دارد، ولی بُعد فقهی در آن نیست. بُعد فقهی آن همان امر به وصیت است. شاهد دیگر آن نیز این است که باب تفاعل همیشه به معنای مشارکت و طرفینی به‌کار نمی‌رود، لذا از نظر فقهی مشارکت، قوامی در موضوعیت فقهی ندارد. حال یا صیغه اصلاً این مفهوم را ندارد یا اگر هم صیغه دارای این مفهوم باشد قرینه لبیه دارد که این مفهوم را از آن می‌گیرد. شبیه آیات «**وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**»[[10]](#footnote-10) و «**وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ**»[[11]](#footnote-11) که در مقام بیان این هستند که: شما باید اهل دعوت به خیر و امر به معروف وناهی از منکر باشید، البته این امر شرایطی دارد مثلاً احتمال تأثیر بدهد و ... و شرایط عقلی دارد که طبعاً در این جا نیز مطرح است. در ما نحن فیه هم اگر احتمال پذیرش و تأثیری نباشد این هم لازم نیست که گفته بشود.

## 6 ـ 7. مقارنت مفهوم وصیت با وعظ

در مورد مفهوم وصیت سؤال است که آیا فقط توصیه و سفارش است یا اعم از آن است؟

باید اذعان کرد که مفهوم وصیت شمول دارد و همانند دعوت است که اختصاص به تعلیم و آگاهی بخشی صرف ندارد، بلکه چه بسا طرف مقابل علم و آگاهی دارد ولی موصی می‌خواهد در او انگیزه ایجاد بکند. در لغت هم در معنای وصیت آمده است که: **الوَصِیَّةُ: التّقدّمُ إلی الغیر بما یعمل به مقترنا بوعظ**[[12]](#footnote-12) یعنی طوری طرح موضوع می‌کند که همراه با یک نوعی اثرگذاری و موعظه باشد و طرف مقابل برانگیخته شود.

در نهایت باید گفت که در ابتدا شاید به ذهن می‌رسید که آیه شامل بحث نمی‌شود، اما با مجموعه ملاحظاتی که شد، دیدیم که قاعده تربیت و هدایت را به شکل الزامی اثبات می‌کند بلکه شاید قاعده ارشاد را نیز شامل شود.

و صلی‌الله علی‌محمد و آله الطاهرین

1. **ـ احزاب :39** [↑](#footnote-ref-1)
2. **ـ آل عمران : 104** [↑](#footnote-ref-2)
3. **ـ غاشیه: 21** [↑](#footnote-ref-3)
4. **ـ الكافي،ج 1، ص32، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء** [↑](#footnote-ref-4)
5. **ـ والعصر: 3** [↑](#footnote-ref-5)
6. **ـ بلد: 17** [↑](#footnote-ref-6)
7. **ـ والعصر: 3** [↑](#footnote-ref-7)
8. **ـ جمله خبربه‌ای که در مقام انشاء به داعی امر وارد می شود دلالت بر بعث می کند مضافا که دلالت آن بر بعث قویتر از خود امر است.** [↑](#footnote-ref-8)
9. **ـ نهج‏البلاغة(صبحي‏الصالح)، ص 219 ، خطبه 156** [↑](#footnote-ref-9)
10. **ـ آل عمران: 104** [↑](#footnote-ref-10)
11. **ـ توبه :17** [↑](#footnote-ref-11)
12. **ـ المفردات في غريب القرآن، واژه «وصی»** [↑](#footnote-ref-12)